

گفتگوی فیدل کاسترو با سردبیر لوموند دیپلماتیک

سرکوب کودتا علیه چاوز

به رهبری کاسترو از کوبا

فرهنگ و توسعه- برگردان: بابک پاکزاد

در کتاب «فیدل کاسترو، یک زندگی نامه در قالب گفتگو» که از سوی بنگاه انتشاراتی Debate منتشر خواهد شد، رئیس جمهور کوبا در گفتگو با "ایگناسیورامونه" سردبیر لوموند دیپلماتیک اطلاعات منتشر نشده‌ای را پیرامون کودتای امریکائی ماه آوریل ۲۰۰۲ نظامی ها و نفتی های این کشور علیه دولت چاوز فاش ساخته است. کاسترو می‌گوید: قبل از آن که چاوز خود را به کودتاچیان تسلیم کند با کاخ میرافلورس تماس گرفتم و به او گفتم «هوگو، خودت را نکش، کاری را که آلوده کرد نکن، او یک مرد تنها بود، تو بخش بزرگی از ارتش را در کنار خودت داری، کنار نکش، استعفا نده.»

سپس فیدل از فیلیپ پرز روکه وزیر امور خارجه‌ی کوبا خواست تا با دو هواپیما به کاراکاس پایتخت ونزوئلا پرواز کرده و پس از تحویل گرفتن چاوز، او را به نقطه امنی منتقل کند. کاسترو با «یک ژنرال وفادار به چاوز» تماس گرفت و به او گفت که جهان می‌داند رئیس جمهور استعفا نداده و از او خواست تا نیروهایش را برای آزادی و نجات رئیس جمهور بسیج کند.

فیدل کاسترو که سخن رانی های بسیار و متعددی داشته است تنها چند بار به مصاحبه تن داده است. طی پنجاه سال گذشته تنها چهار مصاحبه‌ی طولانی با وی به چاپ رسیده است. پنجمین مصاحبه با سردبیر لوموند دیپلماتیک، "ایگناسیورامونه" نهایتاً تبدیل به کتابی با عنوان «فیدل کاسترو، یک زندگی نامه در قالب گفتگو» شده که خلاصه‌ای است از زندگی و اندیشه‌ی رییس دولت کوبا که محصول صد ساعت گفتگو است. نخستین گفتگو در پایان ژانویه ۲۰۰۳ و آخرین آن در دسامبر ۲۰۰۵ صورت گرفته است.

آنچه هم اکنون در اختیار قرار می‌گیرد گزیده‌ی گفتگوهایی است که کاسترو در آن پیرامون کودتائی که در ونزوئلا در ۱۱ آوریل ۲۰۰۲ رخ داد سخن می‌گوید.

رامونه: گفتید که احترام بسیاری برای هوگو چاوز، رییس جمهور ونزوئلا قائل‌اید. کاسترو: بله، همین‌طور است. در این جا ما با یک سرخ پوست از جنس دیگر مواجهیم، هوگو چاوز، سرخ پوستی از نسل جدید است که همان‌طور که خود می‌گوید «یک سرخ پوست دو رگه» است، مستیزو و کمی هم سفید. اما وقتی به چاوز نگاه کنید او یک فرزند اتوکتونوس ونزوئلا، فرزند ونزوئلایی است که خود دورگه است. و اما او تمام ویژگی های یک فرد ممتاز و استثنایی را دارد و به واقع از هوش و تیزبینی سرشار برخوردار است.

من این نکته را هنگام شنیدن سخنرانی‌هایش دریافتم. او از ریشه و آبا و اجدادش و گذشته چند قومی که تقریباً ذره‌ای از هر چیزی با خود به همراه دارد اما عمدتاً مربوط به مردم اتوکتونوس، بردگانی که از آفریقا آورده شدند و با سرخ پوست‌ها ممزوج شدند، احساس غرور می‌کرد و این تأثیرگذار بود.

رامونه: آیا شما به شکل نزدیکی تکامل وضعیت در ونزوئلا به ویژه تلاش‌ها برای بی‌ثبات کردن پرزیدنت چاوز را پی‌گیری می‌کردید؟

کاسترو: بله ما وقایع را با توجه بسیار پی‌گیری می‌کردیم. چاوز پس از آزادی از زندان قبل از انتخابات ۱۹۹۸ با ما ملاقات کرد. او خیلی شجاع بود، چرا که برای سفر به کوبا بسیار زیر فشار قرار گرفت. او این جا آمد و با هم گفتگو کردیم. ما او را یک بولیواری پیشرو، تحصیل کرده و تیزبین یافتیم. بعدها او چندین بار در انتخابات پیروز شد. او قانون اساسی را

عوض کرد و حمایت گسترده‌ی مردم به ویژه مردم فقیر را با خود داشت. دشمنانش تلاش کرده‌اند او را از نظر اقتصادی خفه کنند.

در چهل سال مشهور به دموکراسی، قبل از آن که چاوز در رهبری قرار گیرد، حدود ۲۰۰ میلیارد دلار از کشور خارج شد. ونزوئلا می‌توانست بسیار صنعتی‌تر از کشور سوئد باشد و از سطح آموزش سوئد برخوردار باشد، البته اگر در آن جا یک دموکراسی توزیعی واقعی وجود داشت و اگر آن مکانیسم‌ها کار کرده بود و اگر در تمام تبلیغات و هیاهوها حقیقت و اعتباری وجود داشت.

از زمانی که چاوز قدرت را بدست گرفت تا زمان تثبیت نظام کنترل پولی در ژانویه‌ی ۲۰۰۳، حدود ۳۰ میلیارد دلار از کشور خارج شد؛ این یعنی فرار سرمایه. تمام این پدیده‌ها روند جاری امور را در نیم کره ما ناپایدار می‌کنند.

رامونه: در یازده آوریل ۲۰۰۲، کودتایی در کاراکاس بر علیه چاوز صورت گرفت. آیا شما این وقایع را دنبال کردید؟

کاسترو: هنگامی که ما فهمیدیم تظاهرات اپوزیسیون تغییر جهت داده و در حوالی میرافلورس است؛ که تحریکاتی صورت گرفته، تیراندازی شده و تعدادی قربانی شده‌اند و برخی مقامات رسمی رده بالا سر به طغیان گذاشته و در ملاء عام علیه رئیس‌جمهور سخن می‌گویند؛ که گارد ریاست جمهوری عقب کشیده است و ارتش می‌رود تا او را دستگیر کند، من به چاوز تلفن کردم، زیرا می‌دانستم که او بی دفاع است و مردی است که بر اساس اصول و اعتقاداتش عمل می‌کند. به او گفتم: «خودت را نکش؛ هوگو! کاری را که آینده کرد نکن! آینده یک مرد تنها بود، او حتا یک سرباز هم در کنار خود نداشت، بخش بزرگی از ارتش در کنار تو است. کنار نکش، تسلیم نشو!»

رامونه: شما او را ترغیب کردید دست به اسلحه ببرد و مقاومت کند؟

کاسترو: نه، برعکس. این کاری بود که آینده کرد و بهایش را قهرمانانه با زندگیش پرداخت. چاوز سه گزینه داشت: در میرافلورس بماند و مقاومت کند تا بمیرد؛ مردم را دعوت به قیام کند و یک جنگ داخلی به راه بیافتد؛ یا بدون آن که کنار بکشد یا استعفا دهد تسلیم شود. ما گزینه سوم را پیشنهاد کردیم که با آن چه او تصمیم به انجام آن گرفت هماهنگ بود. چرا که تاریخ به ما آموخته است که هر رهبر مردمی که در چنین شرایطی سرنگون شود، اگر کشته نشود مردم او را طلب خواهند کرد و دیر یا زود به قدرت برمی‌گردد.

رامونه: در آن لحظه، آیا تصمیم گرفتید به گونه‌ای به چاوز کمک کنید؟

کاسترو: ما تنها می‌توانستیم از دیپلماسی استفاده کنیم. در نیمه شب ما تمام سفر را در هاوانا دعوت کردیم و به آن‌ها پیشنهاد کردیم هم راه با فیلیپ پرز روکه، وزیر امور خارجه‌ی ما برای نجات چاوز رئیس‌جمهور قانونی ونزوئلا به کاراکاس بروند. پیشنهاد کردیم در صورتی که بخواهند او را تبعید کنند دو هواپیما برای آوردن او به این جا به ونزوئلا بفرستیم.

چاوز توسط نظامیان در مکان نامعلومی زندانی شده بود. تلوویزیون مکرراً اخبار استعفای او را برای خلع سلاح کردن حامیان و مردم پخش می‌کرد. اما آن‌ها، به صورتی اتفاقی، به چاوز اجازه دادند تا با دخترش ماریا گابریلا تماسی تلفنی داشته باشد. او به دخترش گفت که کنار نکشیده و استعفا نداده است و گفت که او یک «رئیس‌جمهور تحت بازداشت» است و از دخترش خواست تا این خبر را به گوش دیگران نیز برساند.

سپس دخترش شجاعانه به من تلفن کرد و مرا از این امر آگاه نمود. او به من تأکید کرد که پدرش استعفا نداده است. سپس ما تصمیم گرفتیم از دموکراسی ونزوئلا دفاع کنیم زیرا شواهدی داشتیم که کشورهای نظیر ایالات متحده و اسپانیا - دولت خوزه ماریا آرنار - که بسیار در باره‌ی دموکراسی سخن می‌گویند و از کوبا انتقاد می‌کنند حامی کودتا بودند.

ما از ماریا گابریلا خواستیم این خبر را تکرار کند و مکالمه‌ای که او با رندی آلون سو-مجری برنامه‌ی تلویزیون کوبا «مسارید وندا» {میز گرد} داشت ضبط شد که تأثیر بین‌المللی شگرفی گذاشت. علاوه بر این، ما تمام نمایندگان خبرگزاری‌های خارجی در کوبا را در ساعت چهار صبح فرا خواندیم و آن‌ها را مطلع ساخته و نوار ضبط شده‌ی گفته‌های دختر چاوز را برای آنان پخش کردیم. سی. ان. ان یک بار آن را پخش کرد و اخبار به سرعت در سراسر ونزوئلا پخش شد.

رامونه: و تبعات آن چه بود؟

کاسترو: خب این خبر توسط نظامیان وفادار به چاوز که فریب خبر کذب استعفا را خورده بودند شنیده شد، همچنین با یکی از ژنرال‌های وفادار به چاوز تماس حاصل شد. با او تلفنی گفتگو کردم، من شخصاً او را متقاعد نمودم که آن چه دختر چاوز گفت حقیقت دارد و تمام جهان می‌دانند که چاوز استعفا نداده است. مدت زیادی با او صحبت کردم. او مرا از وضعیت ارتش مطلع کرد. درباره‌ی این که کدام یک از افسران رده‌ی بالای ارتش وفادار به چاوز و کدام نیستند.

من فهمیدم که چیز زیادی را از دست نداده‌ایم، زیرا بهترین واحدهای نیروهای مسلح، رزمندگان و تعلیم‌دیده‌ترین‌ها طرف چاوز هستند. به آن افسر گفتم ضروری‌ترین کار این است که بدانیم چاوز را کجا بازداشت و مخفی کرده‌اند و سپس نیروهای وفادار را برای نجات او اعزام کنیم. سپس او از من خواست با افسر ارشد صحبت کنم و تلفن را به او داد. آن چه دختر چاوز گفته بود را تکرار کردم و تأکید کردم او رئیس جمهور قانونی است. به او ضرورت وفاداری را خاطر نشان کردم و با او درباره‌ی بولیوار و تاریخ ونزوئلا صحبت کردم. او نیز ضمن ابراز میهن دوستی و وفاداری به قانون تصریح کرد که اگر حقیقت داشته باشد که چاوز استعفا نداده او کماکان به رئیس جمهور تحت بازداشت است.

رامونه: اما در آن زمان هیچ کس نمی‌دانست چاوز کجا است؟

کاسترو: در حالی که چاوز به جزیره‌ی لاورکیلا برده شده بود تمام راه‌های ارتباط با او قطع شده بود. اسقف کاراکاس می‌رود تا او را ببیند و به او توصیه کند استعفا کند. او می‌گوید «این توصیه را به خاطر احتراز از جنگ می‌خواهم به چاوز بکنم» اما در حقیقت او چاوز را به شکلی انسان دوستانه ارباب کرد و از چاوز خواست نامه‌ای مبنی بر استعفاش بنویسد.

چاوز نمی‌دانست که چه اتفاقی در کاراکاس یا کل کشور در حال رخ دادن است. آن‌ها قبلاً تلاش کرده بودند او را اعدام کنند، اما مردان در خط آتش از این کار سر باز زده و تهدید به تمرد کردند. برخی از سربازانی که از چاوز محافظت می‌کردند برای دفاع و جلوگیری از اعدام او آماده بودند. چاوز تلاش کرد به بهانه‌ی مذاکره با اسقف زمان را بگذرد. او پیش‌نویس یک بیانیه را نوشت. او می‌ترسید وقتی نامه را نوشت ربایندگان او را نابود کنند. او به هیچ‌وجه تمایل به استعفا نداشت و به صراحت اعلام کرد که اگر در وهله‌ی اول او را بکشند دیگر هیچ راه حل قانونی باقی نخواهد ماند.

رامونه: با این حال هنوز می‌خواستید هواپیماها را بفرستید و او را به کوبا بیاورید؟

کاسترو: نه، بعد از گفتگو با ژنرال‌های ونزوئلایی ما برنامه را تغییر دادیم. ما گزینه‌ی پرواز فلیپ همراه با سفرای دیگر کشورها به کاراکاس را کنار گذاشتیم. علاوه بر این، مدت کوتاهی پس از آن، شایعه‌ای شنیدیم مبنی بر این که کودتاچیان پیشنهاد کرده‌اند که چاوز را به کوبا تبعید کنند. ما به سرعت اعلام کردیم که اگر آن‌ها چاوز را این جا بفرستند ما او را با اولین پرواز به ونزوئلا برمی‌گردانیم.

رامونه: چگونه چاوز به قدرت بازگشت؟

کاسترو: در وهله‌ی اول با اولین ژنرالی که با او صحبت کردم مجدداً تماس گرفتم و او مرا مطلع کرد که مکانی را که چاوز را پنهان کرده‌اند یافته، او در جزیره‌ی لاورکیلا است. ما با

هم درباره‌ی بهترین راه نجات او گفتگو کردیم. من سه گام اولیه را پیشنهاد کردم: بررسی دقیق موقعیت، طرح ریزی اقدام مؤثر و اجرای آن با یک نیروی کوبنده. چتربازان پایگاه ماراکی، بهترین واحد نیروهای مسلح ونزوئلا که به چاوز وفادار بودند عملیات نجات را بر عهده گرفتند. در حالی که در کاراکاس نیز مردم به حرکت درآمده و خواستار بازگشت چاوز بودند، گارد ریاست جمهوری نیز کاخ ریاست جمهوری (میرا فلورس) را مجدداً به اشغال خویش درآورده و خواستار بازگشت رئیس جمهور شدند. آن‌ها کودتاچیان را از قصر بیرون راندند و پدروکارمونا، رئیس جمهور منصوب انجمن مدیران در همان جا، در قصر بازداشت شد.

نهایتاً در غروب چهارده آوریل ۲۰۰۲ چاوز که توسط سربازان وفادار نجات پیدا کرده بود در میان ابراز شور و شوق و هیجان مردم به میرافلورس رسید. من تقریباً طی دو روز کودتا در کاراکاس، نخوابیدم اما این امر برای من بسیار ارزش داشت که ببینم چگونه مردم و هم چنین سربازان وفادار از قانون دفاع کردند و **تراژدی شیلی** در ۱۹۷۳ تکرار نشد.

رامونه: چاوز نماینده‌ی نیروهای مسلح پیشرو است اما در اروپا و آمریکای لاتین برخی نیروهای پیشرو او را به دلیل پیشینه‌ی نظامی اش سرزنش می‌کنند. عقیده‌ی شما در باره‌ی این تضاد آشکار میان پیشرو بودن و نظامی بودن چیست؟

کاسترو: صبر کنید، در ونزوئلا ما ارتشی داریم که نقش مهمی در انقلاب بولیواری ایفا کرده است. **عمر توریکسوس** در پاناما نیز الگویی از یک سرباز آگاه و باوجدان بود. خوان و لاسکو آوارادو در پرو نیز برخی اقدامات قابل توجه مترقی و پیشرو داشت. فراموش نکنیم که برای مثال، در میان برزیلی‌ها، لویی کارلوس پرستس، افسری بود که راهپیمایی سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۶، نظیر آن راهپیمایی که مائوتسه‌دونگ در ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۵ رهبری کرد را هدایت کرد. خورخه‌آمدو در یک داستان بسیار زیبا راه پیمایی لویی کارلوس پرستس را توصیف کرده است که نام آن «**آقای امید**» است که یکی از درخشان‌ترین داستان‌های او است. من شانس خواندن تمام داستان‌های او را داشته‌ام. آن راه پیمایی بسیار تأثیرگذار بود و بیش از دو سال و نیم به طول انجامید، قلمروهای بسیاری را در کشور برزیل پوشش داد و هرگز شکست نخورد.

می‌خواهم از یک نظامی مکزیکی نام ببرم، از لازارو کاردناس، ژنرال انقلاب مکزیکی که نفت را ملی کرد. او اصلاحات ارضی را تحقق بخشید و حمایت مردم را به دست آورد. هنگامی که کسی در باره‌ی روند امور در مکزیکی سخن می‌گوید نباید نقش شخصیت‌هایی چون لازارو کاردناس را فراموش کند. لازارو ریشه در نظام و ارتش داشت.

همچنین نباید فراموش کرد که نخستین مردمی که در آمریکای لاتین در قرن بیستم برخاستند، گروهی از افسران جوان و شورشی گواتمالایی بودند که حول ژاکوب آربنز گرد آمدند و در فعالیت‌های انقلابی شرکت کردند. در حالی که موارد متعددی از نظامیان پیشرو وجود دارد نمی‌توان از یک روند یا خصلت عمومی سخن گفت.

در آرژانتین، پرون نیز ریشه در ارتش و نظام داشت. شما باید لحظه‌ای که او ابراز وجود کرد را در نظر بگیرید. در ۱۹۴۳ او به مقام ریاست وزارت کار برگزیده شد و پیش‌نویس چنان قوانین خوبی را ارائه داد که هنگامی که زندانی شد مردم او را نجات دادند. پرون یک فرمانده نظامی بود. هم چنین شهروندی نیز بوده است که بر مردان نظامی تأثیرگذار بوده، او هنگامی که پرون در ایتالیا زندگی می‌کرد در آن کشور مشغول به تحصیل بود. او کسی نبود جز خوزه آلیسیرگایتان، آنان هر دو بعدها به رهبران مردمی بدل شدند. پرون اصلاحات اجتماعی را به پیش برد.

بگذار بگویم پرون یک اشتباه کرد. او اولیگارشی آرژانتین را آزرده، آن را تحقیر کرد، تأثیر دیگر نهادهای سمبولیک آن را کنار گذاشت. او با ذخایر و منابع ملت کار کرد و شرایط

زندگی کارگران را بهبود بخشید. کارگران بسیار راضی بودند و پرون به بُت کارگران بدل شد.

کاهش هزینه